



رهائی

سال دوم - شماره ۵۱
پنجشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۵۹
بهاء ۲۰ ریال

در این شماره:

● جنگ ایران و عراق

محکمی برای سنجش قدرت هیئت حاکمه

● رژیم جمهوری اسلامی بر سرد و راهی

● نقدی بر نظرات سازمان پیکار

قسمت اول: جذبه قدرت

● نکاتی پیرامون استراتژی نوین امپریالیسم

● سخنی با هواداران

و چند رهنمود

جنگ ایران و عراق

منحکمی برای سنجش قدرت هیئت حاکمه

دستگاههای تبلیغاتی رژیم مدعی اند که ارتشین، سیاه‌سازان، کمبته‌ها و همچنین "مردم" نواحی جنگ‌زده در مقابل ارتش عراق "قهرمانانه" مقاومت می‌مایند و جلوی پیشروی نیروهای عراقی را سد نموده‌اند. رژیم برای واقعی جلوه دادن تبلیغاتش گاه و بیگاه مصاحبه‌هایی با این "رزمندگان" ترتیب میدهد که تمامی این "مقاومت‌ها" را بسند جلوه‌گر سازد و با برشماری حمایت‌های "مردم" از جنگ بر آن است که تثبیت پایه‌های داخلی امر را بعنوان یک عامل مهم در معادلات سیاسی حاکم بر جنگ به نیروهای "دشمن" و افکار عمومی جهان نشان دهد. رژیم - جناح‌های مختلف آن - برای این "مقاومت" و تبلیغ همه جانبه آن در سطوح مختلف دارای دلایل متعددی است. رژیم ایران بخوبی آگاه است که این جنگ برای او جنگی است تعیین کننده و نتایج حاصله از آن میتواند در تثبیت و یا عدم تثبیت این "جمهوری جوان" نقش بازی کند.

اما رژیم علیرغم تعیین کننده بودن این جنگ بی کفایتی همیشگی خود را نشان میدهد و با آنچه ساز و برگ جنگی که از ارضی محمدرضا شاه برایش باقی مانده است مجبور میگردد که حدود ۴۰ هزار کیلومتر از خاک ایران را به "دشمن کافر" تسلیم نماید. سوروگرایی پوسیده‌ی محمدرضا باقی، کوندی بی ملایان مرجع و خود بزرگ بی بی بنی صدر - فرماندهی کل قوا - چنان معجونی از "رهبری" جنگ و تبلیغات متوسط آن ساخته است که نباید صرفاً بعنوان نظریه را در جنگهای آغاز محمدخان با روسیه تزاری حسنجو کرد. رژیم جمهوری اسلامی ایران نابکار گرفتن کامل منصب مبنی و مذهبی بوده‌ها، هنوز حتی قادر نیست که ساده‌ترین صالهی یک جنگ یعنی رساندن "غذا" به سربازان در جبهه را حل نماید و حداقل نیازها و احتیاجات روزانه آنان را برآورده کند. رژیم بی کفایت، با آنکه تحریریه خرمشهر و آبادان را از نزدیک احساس نموده است با بحال حتی هیچ تدارک جدی برای دفاع از هواز راسازمان نداده و همه چیز را به امید "خداوند متعال" رهسار کرده است. از آن بدتر، حتی هنوز قادر نیست که مهمات

لارجه را که انبارهای ارتش هنوز مملو از آن است بموتغ و بدور از دید سربازان یزید به لشکر اسلام برساند و یا اینکه مدعی است که سقوط حکومت یعنی عراق یعنی است و تا تصرف بغداد چیزی نمانده است. رژیم ایران حفاظت عراق را که در محاسباتش مبنی بر است جمهوری اسلامی در عرض چند روز سرتنگون خواهد نمود و با حداقل در مدتی بسیار کوتاه به مناطق نفت خیز جنوب و بخشهایی از غرب کشور استیلا خواهد یافت. را جز" پیروزیهای خودش بحساب می‌آورد و بدان فخر می‌بروند. در فابوس سیاسی آقایان نه تنها "انقلاب"، "منصفینا" و "مسکبر" بعفاهیم خاص خود تعبیر می‌کرده بلکه در فابوس نظامی نیز مصاهای "مقاومت"، "رئادت"، "پیروزی" و "فرمانده" هی "نیز بشکل ویژه‌ی خویش تعبیر و تفسیر می‌کسردند. در مرنهنگی که دائره المعارف آن توضیح المسائل با نسند و مانیفست سیاسی اش "ولایت فقیه" بیشتر از این نیز انتظاری می‌رود.

کارنامه‌ی ۱۸ ماهه‌ی آقایان در قدرت و در دوران ملج گویا ترازان است که در دوران جنگ بتوان از آنان انتظار معجزه داشت. آنان بهمان اندازه که در "براه انداختن" چرخ اقتصاد کشور و احیاء سرمایه‌داری موفق و "پیروزی" شده‌اند در جنگ با دشمنان نشان نیز بیروز خواهند شد. اگر در گذشته با آنچه امکانات از خود جزیره‌ای نشان دادند، اینبار نیز قادر خواهند بود که خودی نشان دهند. اما سیر حوادث گویاتر از آنست که بخواهیم بی لیانتسی تاریخی، سوزواری و خرده‌بورژوازی جاکم در دوران "صلح" و "جنگ" را با آمار و ارقام نشان دهیم و بگوئیم چگونه عدم رسالت تاریخی خویش را در صحنه‌ی سیاست و جنگ بدین وضوح نشان میدهد. بی تلبافتی تاریخی سوزواری و خرده‌بورژوازی در کشور اما بعثابه‌ی یک فطرت غریزی بر روی کلیه‌ی اعمال و افکار حکام جدید سایه مفاکند و آنان را ناتوان‌تر از همیشه در جنگی که مکتفندی خودشان برایشان تعیین کننده است جلوه‌گر می‌سازد. و این علیرغم اهمیت عظیم سیاسی این جنگ برای جناحهای مختلف هیات حاکمه است. تصور کنید که اگر این جنگ تا این اندازه برایشان تعیین کننده نبود چه دسته

کلی به آب میدادند و چگونه خاطرات شهروان بیست و نوازشهای رضاخان را در اذهان زنده مینمودند!

هیئت حاکمه و جنگ تعیین سرنوشت

هیات حاکمه بارها و بارها چه از زبان بنی صدر، چه از زبان امام و دیگر آیات عظام، این جنگ را جنگ تعیین سرنوشت اعلام نموده است. اوضاع بین المللی، اوضاع منطقه و اوضاع داخلی که ما در سرمقاله‌های زهائی شماره ۵۵ بدان پرداخته‌ایم، مجموعه‌ای از شرایط را فراهم نموده است که این جنگ را بصورت آخرین نبرد مهم هیات حاکمه دست کم در طول چند سال آینده در آورده است. هیئت حاکمه واقف است که پیروزی در این جنگ - بمفهوم عقربانان ارتش عراق از مناطق اشغالی شده ویا حتی مقاومت طولانی و موثر در برابر آن - معنایش تثبیت حاکمیت در ایران و به رسمیت شناختن قدرت آن در منطقه و در سطح جهانی است. ولی بالعکس در صورت عدم موفقیت در جنگ جاری سرنوشت بسیار نامنگبری در برابر جمهوری اسلامی ایران قرار خواهد گرفت. به گفته‌ی بنی صدر در صورت پیروزی در این جنگ دیگر هیچ نیرویی چه خارجی و چه داخلی قادر به تعرض به جمهوری اسلامی نخواهد بود. بی جهت نیست که هیات حاکمه حتی از ستادن ملایان بامیدان جنگ خودداری نمیکند و آنان نیز لباس رویه را با لباس جنگی تعویض کرده به هبات مردان جنگی درآمده و در این میان خودی نشان میدهند. هر چند ترکیب ملایان در جنگ پیش از هر چیز جنبه‌ی نمایی دارد و عملاً شمری نخواهد داشت، ولی علاوه بر این نمایش و تظاهر در مقابل مردم و نیروی رقیب - ارتش - حضور ملایان در جنگ بسیار تصمیم راسخ روحانیت در ادامه‌ی جنگ و آگاهی بر میزان تعیین کنندگی سرنوشت چنین جنگی است. جنگ حاضر و نتایج مترتب بر آن از بسیاری جهات سرنوشت آینده‌ی ایران و هیات حاکمه را تعیین خواهد کرد. اما اگر این جنگ برای هیات حاکمه‌ی ایران در کلیتش یک جنگ تعیین کننده است اهمیت آن برای ارتش، بحثابه‌ی اساسی ترین نهاد سوورکراسی دولتی، ویژگی خاص دارد. زیرا اگر برای دیگر بخشهای هیات حاکمه ساله تنها از دیدگاه دفاعی در رابطه با ادامه‌ی حاکمیت و با چشم پوشی از آن مطرح است، برای ارتش تنها حفظ موقعیت فعلی هیات حاکمه مطرح نبوده بلکه علاوه بر آن چشم اندازهای آینده در گسب امتیازات بیشتر در درون هیات حاکمه تا قبضه نمودن کامل آنرا ایجاد نموده است.

ارتش در حقیقت در دو جبهه میجنگد، در جبهه‌ی نظامی جنگ با عراق برای دفاع از کل هیات حاکمه و مرزهای اقتدارش و در جبهه‌ی داخلی علیه مومتلغین روحانی اش با هدفی که همانا گسب قدرت بیشتر تا صعود کامل ارتش بر رویه قدرت است. بی جهت نیست که آقایان بنی صدر، فلاحي، تمامی و فغان را در جبهه‌ی نبرد میکذارند و امور پیشینیا اقتاده‌ی دیگر (!) مانند اداره‌ی امور روزانه را به رجایی و حزب جمهوری اسلامی سپرده‌اند. آقای بنی صدر احتیاجی در

خاطرات روزانه‌اش صفیه حساب با رجایی و بخشنامه‌های بیجا / نخست وزیر را به بعد موکول میکند. و سرنوشت جنگ را مهمترین این خرده حسابها میداند. بنی صدر آگاهانه بر ارتش تکیه میکند و با رفتن به میان سربازان، مناطق جنگی و نشست و برخاست با افسران، سعی دارد اعتماد آنان را نسبت بخود جلب کند. بنی صدر بنا بر منافع طبقاتیش و به تجربه دریافته است که تنها با دفاع از ارتش و منافع آن است که میتواند در مقابل لگدیروا کتبه‌های اسب قدرت مقاومت نماید و آنرا بسود خود رام کند. ارتش صرفا با گسب مفت پیروز است که میتواند به جایگاه واقعی خویش در صحنه‌ی هیات حاکمه‌ی ایران بشکلی موثر بازگردد. قساوتها و جنگهای محدود ارتش در داخل ایران - کردستان و گنبد - هیچکدام برای ارتش تضمین کافی برای صعود به پلکان قدرت را نداشتند است.

ارتشی که ۱۷ شهریور و ۱۳ آبان و پیامدهای خونین بعد از انقلاب را تجربه نموده است مرغا در یک جنگ بسوزگ علیه دشمن خارجی است که میتواند به انحصاری نسبی دست یابد، و در پرتل خود اعتماد بنفس کافی ایجاد کند. جنگهای خونین کردستان و گنبد که از آن نوعی برادر کشی تعبیر میشد کافی نبود که از ارتش بپراکنده‌ی آریا - مهری، ارتش با انضباط "اسلامی" بسازد. در آن جنگها ارتش نمیتوانست قدرت بسیجی و رزمی کامل را از خود نشان دهد چه چوب دو سر طلا بود. ارتش اگر موقتا پیروز میشد برای او سهم کافی در قدرت حاکم متصور نبود. و در صورت عقب نشینی مورد لعن و نفرین هیات حاکمه قرار میگرفت. و در صورت تکت کامل، که بدنبال خود تعبیر حکومت را داشت، نیز احیانا مجبور به پس دادن تقاض بود. آن جنگها برای ارتش یک بیست بمعنای واقعی کلمه بود ولی جنگ فعلی برای ارتش یک مفر است. مجموعه‌ی عواملی که بعنوان یک عامل منفی در بدست نیاوردن بهروزیهای چشم گیر برای هیات حاکمه عمل مینمود در جنگ با دشمن خارجی تبدیل به عاملی مثبت میشود. و دفاع از ایران تبدیل به شعار عمومی ارتش میگردد. تنها کافی است که بسیج ارتش در جنگهای کردستان را با بسیج آن در جنگ فعلی مقایسه کنیم تا تفاوت قدرت بسیجی آنرا بروشنی دریابیم. هر چند بی کفایتی ذاتی در هر دو جنگ موضوعه چشم میخورد، ولی مقیاس تفاوتهایی نیز مشاهده میگردد. بی جهت نیست که در چنین شرایطی شعار دفاع از ایران و حفظ تمامیت ارضی بعدی زیبا و فریبنده میگردد که حتی "کودنا جیانی" که میخوانند حکومت را سونگون نمایند داوطلبانه به جبهه‌ی جنگ میروند علت رفتن آقایان به جبهه‌ی جنگ روشن است: نه تنها از اقدام رهایی می یابند بلکه آنچه با کودتا و جنگهای مؤث داخل، برای ارتش دست نیافتنی مینمود در یک جنگ با اصطلاح میهنی قابل حصول میشود.

اما این تنها ارتش نیست که جنگ برایش تعیین کننده است، بلکه نهادهای دیگر نیز این جنگ برایشان تعیین کننده است. جنگ با است دگرگونی های بسیار میشود و در این دگرگونی نیروهای درگیر بسیار یک بنحوی خواهان تامین منافع خویش هستند. در جبهه‌ی

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

داخلی این تنها ارتش و حاکمان سورژوایش نیستند که می‌خواهند سهم بیشتری از قدرت را بدست آورند، روحانیت نیز می‌خواهد از حق الهی خویش دفاع کند و به تشییست مواضعش بپردازد. از ایمر و روحانیت و ارگانهای وابسته به آن نیز در دو جبهه می‌جنگند، یکی جنگ نظامی با "کفار" بعث و دیگری جنگ سیاسی با جناح دیگر هیات حاکمه، روحانیت نه تنها با دست زدن به انواع مانورهای سیاسی مانند ایجاد شورای عالی دفاع، و فضا کردن هر چه بینش را دیپلوماتیک و پیش کشیدن مسأله‌های گروهگانه، سعی در حفظ و ادامه‌ی کنترل خود بر دستگاه دولتی مینماید، بلکه از نظر نظامی نیز توان خود را بسیج مینماید. فرستادن ملایان و دیگر داوطلبان جنگ، کوشش در بدست گرفتن ابتکار عملیات پارتیزانی، عمده کردن نقش سپاه پاسداران و بسیج مستضعفان از جمله تاکتیکهای نظامی این جناح برای عقب‌نماندن از جناح رقیب است. ارتش بسوی تصرف و بسا بدست آوردن سهم بیشتری از قدرت گام برمیدارد و روحانیت نیز برای تطبیق دادن خود با معادلات جدید، نیروهایش را بکار می‌اندازد. رقابت در صحنه‌ی سیاست، جای خود را به رقابت در صحنه‌ی نظامی میدهد.

ارثیه‌هنگفت

همانطور که اشاره شد نتایج "درخشان" جنگ فعلی آنهم علیه ارتش عراق که از بسیاری جهات بی‌لپافتی فرماندهان و هیات حاکمه‌اش مثابه با بی‌لپافتی حکام ایرانی است، بیش از هر تحلیل دیگر گویای واقعیت "قدرت" هیات حاکمه‌ی ایران است. جنگ محکی است که توان همه‌ی نیروهای درگیر را می‌بازماید.

این جنگ آزمایشی بود که هم سورژواری و ارتش و هم خرد بورژوازی و "نهادهای انقلابی" مردم نشان دهند که چه نفع‌های درجته دارند. ارتش عراق علیرغم آنکه از نظر نیروی هوایی و دریایی بمراتب از ارتش ایران ضعیفتر بوده و در یک جنگ شهاجمی درگیر است و نمیتواند همانند کشور مورد هجوم بر احساسات میهن پرستانه و با حتی مذهبی مردم تکیه نماید، با ایسحال با بحال توانسته است قسمتهای مهمی از خاک ایران را اشغال نماید و ارتش و دیگر نیروهای مدافع را وادار به عقب‌نشینی کند. جناحهای مختلف رژیم با آنکه هر دو در امر دفاع و لزوم شرکت در جنگ متفق القولند، اما هر کدام توضیحات خاص خویش را برای این عقب‌نشینی ارائه مینمایند. صرفنظر از ادب و ولوبیزیون "جمهوری اسلامی" که در تبلیغاتش ایران را پیروز و عراق را شکست خورده میدانند، دیگر دستگاههای رسمی حدوداً به شکست فعلی در جبهه‌ی جنگ اعتراف نموده‌اند، ولی هر یک بطریقی گناه شکست را بگنردن دیگری مینهد. بنی صدر و ارتشیان وابسته باو به غرض مراکز قدرت اشاره مینمایند و از عسدم هماهنگی و دخالت افراد غیر متخصص نام می‌برند، و جناح جمهوری اسلامی عقب‌نشینی‌ها را مربوط به درگیری جنگ بصورت منظم میدانند. اولی قصدش خراب کردن "روحانیت" است و دومی

مقتضی کردن ارتش. غافل از آنکه هر دو هر یک بسهم خویش - در بی‌لپافتی و عدم کفایت ترکیبند. زیرا نه تنها جناحهای حاکم بلکه تمامی مردم نیک میدانند که اگر شاه "توانست" "ساواک" و دیگر دستگاههای سرکوب داخلی‌ش را دست‌نخورده برای آتاپان به ارت بگذارد، و اگر ارتش در طول قیام در تهران متحمل ضرباتی گشت، و شالوده‌ی داخلی آن تضعیف گردید و سر تنی جد از ژنرالها و وابستگانش به بالای چوبه‌ی دار رفت، اما ارثیه‌ی هنگفتی از دخالش، ماشین آلات جنگی، نقشه‌های تدافعی و نهاجمی علی‌الخصوص علیه عراق که حتی بعد از معا هدهی ۱۹۷۵ الجزایر دشمنان پناهنیل، رژیم محسوب میگردید را بی‌ارای زمامداران اسلام بجا گذاشته است. ارثیه‌ای که محلبین آن بهشتی و بازرگان و هوپزر و فلاخی، باقری، محفلی و مدنی بوده‌اند.

اگر بخواهیم از نظر نظامی به مقایسه‌ی عمومی نیروها ارتش ایران و عراق برآیم، با کمال تعجب درخواستیم یافت که ارتش ایران چندان سیز از ارتش عراق ضعیف‌تر نیست. ارتش ایران علاوه بر برتری مطلق نیروهای دریایی، و برتری نسبی نیروی هوایی تعداد جنگنده‌های قابل عمل نیروی هوایی ایران و عراق برابرند و کارآیی میگ ۲۱ بمراتب کمتر از فانتوم است، و با محدود شدن جنگ در مناطق مرزی عملاً ضعف رادارهای دفاعی نیروی هوایی اهمیت اولیه‌ی خود را از دست داده است و بر خورداری از هواپیما - نیروی هوایی زمینی نیروی زمینسی (که ارتش عراق فاقد آنست) و برسل نظامی تحت اختیارش که این روزها برخی از عناصر منطفه‌ی غرب و منطفی خدمتهای مال ۵۶ را نیز باید بدان افزود، در موقعیت نظامی نسبتاً مساوی با ارتش عراق قرار دارد. تفوق نسبی عراق در مسأله‌ی فرماندهی و انضباط و همچنین تعداد زیادتر تانکهای ارتش عراق و امکان تهیه‌ی لوازم یدکی از شوروی، سگان اندازه نیست که بتواند توضیح دهنده‌ی پیروزیهای نسبی عراق در جنگهای یگمهای اخیر باشد. اما رژیم نمایی این حقایق را نادیده میگردد، و جناحهای مختلف آن منطقاً بگونه‌ای وانمود مینمایند که درد اصلی در این جنگ نبودن لوازم یدکی است. رژیم با پیش کشیدن مسأله‌ی مانع در یافت کمک از کره‌ی شمالی و یا یونان عضو ناسو (که به اعتراف بهشتی در مصاحبه‌اش) و مسأله‌ی تعویض کروکاتنها با لوازم یدکی و درخواست فرستادن اسلحه‌ها که در گذشته از آمریکا خریداری شده است، زمینه را برای بهره‌برداری سیاسی آینده از شکستهای احتمالی در این جنگ فراهم مینماید. بعبارت دیگر رژیم سعی بر آن دارد که زمینه‌ی ذهنی لازم را برای توجیه غل شکست و اقدامات بعدیش از هم اکنون آماده نماید. اما پرواضح است که شکستهای فعلی رژیم نه از آبروست که مردم حاضر به ایثار نیستند، اینرا سل رساد داوطلبان جنگ که هنوز در توهم "عدالت" و "رفاه جمهوری اسلامی" بسر می‌برند نشان میدهد، نه از آبروست که ارتش و نیروهای دیگر انتظامی ساز و برگ کافی برای جنگ کوتاه

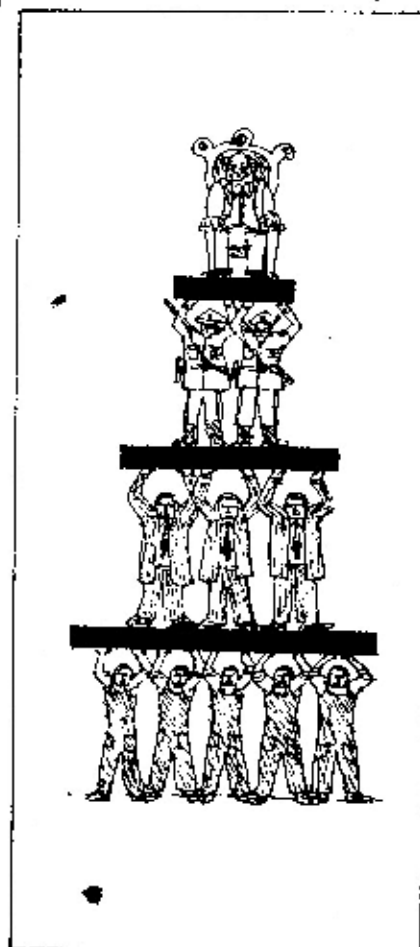
میلیونهای این ”مسلمانان“ متعهد مکتبی از کجای آید؟

اطلاع موفقی بدست آورده ایم حاکی از اینکه در نیمه اول مهر ماه، مادی قطب زاده، حامی محفل یکی از نزدیکان فرج (عبداللطیف) را خریداری کرده است. این ”برادر“ که پارکال همسرن و تنها ادغام کرد از مال دنیا بشیرزی بخارد و بیجا معرنا غنچه اش ۲۵۰۰۰۰۰۰ نومی است که ماهانه ار ”ما مامسا“ عدنه میگیرد و در فرط نداری لبایهای برادرش را عار به منکبد، مخا عرا تا فرایه مبلغ چهار میلیون و دویست هزار تومان خریده اما واسطه معامله میگوید بیای موره تا واسطه میان خریدار و فروشنده سخن از دو برابر این رقم است و شرط معامله هم پرداخت معادل این وجه به یک آزر خارجی در اروپا بوده، و حامی فروشنده خانه در نجسین هفتگی سن از جمله هوایی برای به فرودگاه تهران، از طرفی مرز بارزگان برای دریافت این پول غارم اروپا شده است، در حال، این خانه که آسای قطب زاده ادنا کرده آسرا به وکالت از سوی آید الله اشرفی (داماد امام امت) او برای او خریده در جاده ندم شمیران اخصان دکتر علی خرمی و در آسپای سن نمسی واقع نده که مالکی بی بی سرین الهیبه ضرار گرفته و دارای در دیگری سیر در حیایمان الهیبه است.

حقیقت این است که اگر ادعای آسای قطب زاده مبنی بر اینکه خانه را برای آید الله اشرفی خریده است باشد، اقدام او به تاسیس شرکتهای بومهای با عنوان مومن فریب و العصر (که آگهی های ربر و در شب انتشارش

را همه دیده ایم) باز این سؤال فذسی را مطرح میکند که این حضرت یک لایضای عار به لبایها هی دوهزار و پانصد نومان، سرمایه کلانی را که برای تاسیس حتی یک ورفیاری چهار صفحه ای روزانه سربه جهنم میزند از کجا آورده است. زیرا اگر مومنان خوش حال ندانند، دست کم مطبوعاتی های اهل بخیه خوب میدانند که بشر یک روزنامه میسومیه حر با ائکا سه یک سرمایه چند میلیون نومان از جمله محال است، بخصوص که موسس آن اعتنا و آبرویی هم در جامعه ندانند از پیش برای همگان روشن تر از آفتاب باشد که حواها و خواستار و خواننده های نخواهد داشت.

با صور هم ممکن است این سؤال برای کسانی مطرح نشده باشد که این ”برادران مسلمان متعهد مکتبی“ میلیون های را که چنین با گشاده دمی ریخت و پاش میکنند از کجای می آورند؟



خدمت آجوی در...

از کس، "حفاظت از انقلاب" و غیره برسر خود را از میان مسئولان خدمت آجوی تا مین کند، یعنی اینکه عده ای را برور برای دفاع از "ولایت فقه" فراهم نماید.

حالب توجه است که با وظیفه اصلاح نمایندگان مجلس هم به نتایج مشابه رژیم شاه رسیده اند. علم الهادی در موافقت با طرح میگوید:

"آنهايي که از دهات با ذهن سالم وارد سربازی میشوند همسایه اگر وارد سیاه شوند خیلی بهتر است."

یعنی مثل گارد جاویدان شاه، بهتر است عده ای را از محروم ترین و فقیر مانده ترین مناطق کشور دستچین کرد که کورکورانه فقط از دستورات آقایان اطاعت کنند و حاضر به گفتار محاطر اسلام باشند. ولی همانطور که تجربه رژیم شاه نشان داد، این نیز دیگری نخواهد پایید.

توضیح

مطالبی امضا سربیه ره اشکی معکس کننده بطور عمومی بارمان و حدت کجوبیسی است. ما بر مطالب که با امضا منتشر میشوند تا آنکه از چند کلی مطبق با نظرسیرات تا زمان همد، سهرها میتوانند در باره ای از حرمات مطابق نظر همه انصاف آن باشند.



تذکر

رعایای تاکنون روزهای هفتده هفته منتشر شده است، ولی از این پس تا اواخر سال میلادی روزی یک بار منتشر خواهد شد. بدین خاطر رعایای منتشر روزهای پنج شنبه انتشار خواهد یافت.

نقدی بر نظرات سازمان پیکار

قسمت اول : جذبه قدرت

کنند. اینها کسانی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه احساس کرده‌اند که کمونیسم چیزی بیش از - و یا جدا از - خشم کور و سفاکی است. اینها کسانی هستند که اگر هنوز شهادت جواب دادن به سئوالات را نیافته‌اند، لااقل طرح سئوالات را شاهد بوده‌اند. در این گروه امید فرجی هست. اما از میان همه‌ی سازمانهای چپ، بجزات میهنیوان گفت که تنها سازمانی که در حرف و در عمل - و چه گویاست این - منحجرانه‌ترین (و بخیال خودشان) قاطعانه‌ترین برخورد را به مخالفی استالین داشته است سازمان پیکار است. این سازمان هر جا که توانسته و روبرو رسیده (و "روز مقدس" ترین مقدسات از عناصر اربعه‌ی استالین است) از وارد آوردن اتهام، دروغ‌گویی، جعل تاریخ و برخورد غیر کمونیستی خودداری نکرده است. این سازمان اکنون مانند گذشته دموکراتهای انقلابی را با گلوله نمیکشد. این فقط پیکار چشمه از شیوه‌ی کار استالینی است - بلکه در ایجاد جو سالم، در پش با زدن به اولیه‌ترین مسائل دموکراتیک و بهره‌برداری از عقب‌ماندگی و ابتدالی فرهنگی جامعه بدنیال همان اهداف میگردد. این شیوه‌های کار همه پسندیده و مجاز هستند زیرا گویا "پیکار" تنها سازمانی است که رسالت رهبری "انقلاب ایران" را بعهده دارد، و تنها سازمانی است که امید زحمتکشان ایران و جهان است، و بنابراین با چنین رسالت عظیمی و با اعتقاد به اصل اصیل ماکس و "هدف‌آزار کار را توجیه میکنند"، هر چه این سازمان میکند، جمله سکوت.

پیکار شماره‌ی ۷۵ بمناسبت اول سپتامبر (سی و یکمین سالگرد پیروزی انقلاب چین) مقاله‌ای دارد تحت عنوان "پیروزی انقلاب". در این مقاله بوضوح استثنایی مواضع "پیکار" پیرامون بسیاری از مسائل جنبش کمونیستی بیان میشود و بالاخره "پیکاروار" اظهار میگردد که:

"هر کس این واقعیات را انکار کند چه آگاه و چه ناآگاه همزمان با امیرالاستنها دتمنی خود را با خلق و پرولتاریای چین نشان میدهد."

با اینهمه و با تمام "ترسی" که این دشنام در وجود ما برانگیخته است، برآن شدیم که این اتهام را بجان بخیریم و رفقا و هواداران پیکار را در مورد مطالبی که ما عنوان میکنیم و مسائلی که تشریحی ارگان بیان میدارد به قضاوت

در میان سازمانهای چپ ایران، کسانی که خود را طرفدار و مبلغ مشی "استالین آموزگار پرولتاریای جهان" بدانند کم نیستند و بنظر میرسد تا زمانیکه فقر فرضی انتظار عافیت از قدرتمندان و قلدران را از بین نبرده باشد، این جماعت نامتجانس کماکان بکوشند تا مایل خود را از طریق توسل به "پدر" زورمندی که "جذبه‌اش" مرعوب‌کننده و بسیج‌کننده بود، ارضا کنند. و در این حال چه عجب که از حزب نموده‌ی خائن، نا سفاکی (اکثریت) روبرونیست و منحرف‌نا راه کارگر ایضا روبرونیست و بالاخره "پیکار" معموراً ضد روبرونیست همه و هر یک در تحلیل از مقام استالین با یکدیگر سابقه نگذارند. در جامعه‌ی عقب افتاده‌ای که بورژوازی با اصطلاح لیبرالشن در خفا با آشکار دنبال "تخصیص" مانند رضاخان در جبهه‌ی مدنی میگردد که بیمن ضرب‌شست زور بازو در جامعه نظم برقرار سازد، در جامعه‌ای که خرده‌بورژوازی در اظهار عبودیت و بوکری و غلامی نسبت به ولی و قضاة سابقه میگذارند، در جامعه‌ای که حفیان چند و چندین هزار ساله مجال شکوفایی به عنصر دموکراتیک نداده است، بعید نیست و بسیار هم "طبیعی" است که "کمونیستهایش" هم خود را فدای استالین بدانند و در آرزوی ظهور ثانی او - و یا بهتر در آرزوی نالسی او شدن - روزنماری کنند. اسانهای که هنوز قهر طبقاتی را با خشونت فردی یکی میگیرند، کسانی که افتخار میکنند که دهان مخالفین را با سرب مذاپ مهر میکنند، هنوز فراوانند و تا مدت‌ها نیز فراوان خواهند ماند. در این شگفتی نیست، و همانطور که گفتیم تا آنجا نیز که مربوط به مسائلی نظیر افکار و طلوع انسان متعبد از میان وحوش فروتن‌و سطایی است "طبیعی" است.

در میان این سازمانها اما، باره‌ای صرفاً "برحسب وظیفه‌ی شرعی" کمونیستی، و بعنوان ادای یک فریضه مانند خواندن دو رکعت نماز در سپیده‌دم (و از آنجا که خلف عهد موجب ورود آنها مانی، نظیر "سرویسکست" بودن و غیره مینود) در مناسبت‌های ذکر شده در تقویم سازمانی بسرعت تمام، بی غسل و بی وضو دو رکعت نماز صحگاهی را در تجلیل از آموزگار پرولتاریای جهان بجای می‌آورند و سپس به انجام امور روزمره میپردازند و چه بسا اگر چشمان کتجکاو هم مواظب آنها نباشد از گزاردن همین دو رکعت هم خودداری

سطلیم. شاید در این بحث، جواب‌بخشی از نکاتی که در روابط رهبران و "نوده‌های" سازمانی هست نیز روشن شود، و شاید این نیز معلوم شود که کینه‌توری غیرمقبول رهبران بیکار با سازمان بگفته‌ی آنان "کینه تروئیکستی و وحدت کمونیستی" چقدر بر پایه‌ی معیارهای کمونیستی قرار دارد، و بالاخره اس امید را نیز باید داشت که برخی از مطالب این نوشته، علیرغم هاپهوی و دشنام گویی‌ها، بر رهبران همین سازمان موثر افتند. هر چه باشد، و با وجود همه‌ی ایرادهای اناسی که به بیکار داریم، این سازمان را بخشی از جنبش کمونیستی ایران میدانیم و مصفدیم که مسائل آن زمینوآمد در مسیر حرکت جنبش کمونیستی بلاتأخیر باشد.

پیروزی انقلاب

برای خواننده‌ی کمونیستی که در شرایط خفان جمهوری اسلامی میخواهد بداند انقلاب چین چه بود، رمز پیروزی آن کجا بود و علل شکست آن چه، مقاله‌ی بیکار ۷۵ سخی برای گفتش ندارد. این مقاله از ابتدا تا انتها مرثیه نامه‌ای است بظاهر در مدح مائوتسه‌دون، میگوئیم بظاهر، و این خاطر آن است که خواننده‌ی دقیق با تراشیدن این مقاله بحر مدارمعتنائی شعاردهان برکن و اظهارهای مضمسأد و تحلیل آمیز ولی سوانع تعمیرگر- حتی نسبت به شخصت مائو- مطمئن چیزی از انقلاب و مکانسیم آن تحویل نمیگیرد.

در این مقاله خدائی بنام مائو از نقطه‌ای نامعلوم ظهور میکند، مارکسیسم- لنینیسم را بطور "خلق" بر روابط جامعه‌ی چین منطبق میکند، همه‌ی تحولات چین را در جنبش رهبری مینماید و تا زنده است چین را بسوی سوسیالیسم ("گسترش کمونهای دهفانی و تا- حدودی رسد صامح سنگی") پیش میبرد ولی بمجرد آنکه میبرد جامعه‌ی چین ناگهان براه سرمایه‌داری گناخته میشود و همه‌ی جیانگسوان از امپریالیستها و "روزیویسمهای روسی" گرفته تا رهبران خود چین و سایر احزاب کمونیست جهان و حتی رفیق انورخو از مائو روی بزمیگردانند....

پاراگراف فوق یک نعل بیمعنای مستذل و یا تحریف آمیز از نظرات "بیکار" نیست. این پاراگراف بدون کم و کاست موصح این سازمان و تحلیل این سازمان از انقلاب چین است. ما به خواننده‌ی مردد توصیه میکنیم که بیکار این مقاله را بخواند تا سپس با تعاقب هم نکاتی از آن را مرور کنیم. و این مرور خاطر در پذیرش مسائلی که چنددهه‌ی پیش واقف شده‌اند نیست. این مرور بظاظر آنست که نشان دهیم تفکر و سبش این سازمان چیست. درک آن از سوسیالیسم و مکانسیم رسد و گسترش آن چیست، و با چنین درکی، مسائل جامعه‌ی کوسی ایران را چگونه میبیند و ارزیابی میکند.

مسئله‌ی ما مسئله‌ی امروز است نه تاریخ

"بیکار" معتقد است که مشی مائو تنها مشی اصولی درون حزب کمونیست چین بود.

"گذشته از آن حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو با انطباق خلق مارکسیسم- لنینیسم با شرایط چین که کشوری نیمه‌فئودال - نیمه‌مستعمره بود، با انداختن و تطبیق نظری دموکراسی نوین در چین، با کشف نظری مبارزه‌ی مسلحانه‌ی دراز مدت توده‌ای بیکار از راه صرف قدرت سیاسی در این جوامع. نه تنها با مشی راست چین دسیو... به مرزبندی پرداخت، نه تنها با مشی ایورتونیستی "چپ" لی لی سان... به خط‌کشی پرداخت بلکه علاوه دستاورد مسای گرانمایه‌ی در زمینه‌ی استراژی و تاکتیک برای جنبش کمونیستی جهانی به ارمغان آورد...."

بعبارت دیگر آنچه خود چینی‌ها و نیز "بیکار" آنرا اندیشه مائوتسه‌دون مینامیدند، تحسیمی بود از عماره‌ی حیاتی مارکسیسم- لنینیسم و دستاوردهایی برای جنبش کمونیستی جهان، چنین یاد. اما، از اظهار حیرت زائدالومفومی - توانیم خودداری کنیم هنگامیکه متوجه میشویم که بگفته‌ی بیکار:

"رفیق مائو و حزب کمونیست چین... آنها گوییم بورژوازی و پرولتاریا را نفی میکردند!"

اگر از هر کمونیستی پرسیده شود که کمونیسم چیست، اگر از هر کسی که بویی از طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی برده باشد سؤال شود که بورژوازی و پرولتاریا چه موضعی نسبت به هم دارند... شاید بکنفر نیز پیدا شود که آسا گوییم بورژوازی و پرولتاریا را ندادند، نفی کند یا ندیسنده بگیرد. اما چنان است که این بدیهی ترن بدیهه، بگفته‌ی بیکار در انطباق (با تکامل) مارکسیسم- لنینیسم توسط "رفیق مائو و حزب کمونیست چین" ندیده گرفته شده بود، "نفی" نده بود و باز بگفته‌ی "بیکار":

"رفیق مائو و حزب کمونیست چین بورژوازی ملی را نیرویی میدانست که اگر به او درست برخورد شود، ممکن است حاضر به پذیرش سوسیالیسم گردد!" ما از رفقای خواننده میپرسیم که اگر بکنفر درکی تا این حد نازل از مبارزه‌ی طبقاتی، از نظام، و از طبقه داشته باشد با او چه میکنند، حداقل اینست که او را به یاشین ترین سلول مطالعاتی میفرستند. آیا چنین هست یا نه؟ اما برای "بیکار" که نه مارکسیسم- لنینیسم، بلکه "پیروزی" مهم است، چنین نیست. برای بیکار اشکالی ندارد که اگر این فرد مثلا خطاطی خوب باشد و آکپی‌های تبلیغاتی سازمانی را روی دیوارها خوب بنویسد و به "پیروزی" سازمان مدد برساند، در این حال با او گفته شود که او مارکسیسم- لنینیسم را "بطور خلقی" بکار گرفته است. و اگر این فرد با بورژوازی (ملی!) هم ساخت و ساز کرد باز هم تا زمانی که در خدمت "پیروزی" سازمان است، بر او حرجی نیست.

با اینهمه بیکار "بالین پیاثو بعد مینشند زیسیرا" وی

"تلاش کرد ما براه انداختن "کیش شخصیت" مائو و مائو پرستی، اولاً مائو را از پرولتاریا و خلق

چین جدا سازد..."

که این خود اظهار فاضلانهاست مبنی بر درک استثنای بی "پیکار" از پدیده‌ی "کیش شخصیت". (ماژو نیز در اینجا بدرجه‌ی امام خمینی تسلیم یا ارتقا می‌یابد که گویا فاضل از آنچه می‌گذشته شاهد "تراز انداختن" (۱) کیش شخصیت خود بوده است) و بالاخره:

"طرح و اصطلاح اندیشه‌ی ماژو" که به‌عنوان تکامل مارکسیسم-لنینیسم در عصر ما بشمار می‌آید... ناشی از پربها دادن به نظرات رفیق ماژو و کم بها دادن به نقش مارکسیسم-لنینیسم بود."

در اینجا خواننده‌ی باز متحیر می‌شود که مگر "اندیشه‌ی ماژو" منظر "پیکار" انطباق حلاق مارکسیسم-لنینیسم بود؟ پس چگونه میتوان به "انطباق حلاق" پربها داد و به اصل مطلب-مارکسیسم لنینیسم-کم بها داد؟ جواب "پیکار" آماده است:

"رفقا (رفقای چینی) درک نکردند که لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم است!"
اشتباه کوچکی است! اما ایراد "پیکار" باین مقاله هم نیست. ایراد اینست که اینها اساساً نفهمیده‌اند مارکسیسم-لنینیسم قابل تکامل نیست زیرا که:

"لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم است و عصر ما کماکان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است."

بنابراین، رفقای چینی نه به لحاظ اینکه "اندیشه‌ای" که تضاد پرولتاریا و بورژوازی را همی کند را تکامل مارکسیسم-لنینیسم می‌خواند قابل ملامت هستند، بلکه از این لحاظ اشتباه میکنند که اساساً فکر میکنند مارکسیسم-لنینیسم در عصر امپریالیسم قابل تکامل است!! کماش لنین زنده بود تا میدیدم که ما این "سروان" خود چه میکرد!

با چنین درکی از مارکسیسم-لنینیسم، ما چینی "سناش" از اندیشه‌ی ماژو سه‌دو، "پیکار" این جمارت را هم دارد که بگوید هر کس خبری جز او نکند "همزبان ما امپریالیست‌هاست".

با همه‌ی اینها، با همه‌ی دوگویی‌ها، سافش‌گویی‌ها، مندل‌گویی‌ها و... جواب این سؤال نه برای ما و نه هیچ خواننده دیگری روشن شد و آن اینکه آیا بنظر **پیکار** "اندیشه‌ی ماژو" اندیشه‌ای کمونیستی است یا نه. فعلاً سه لی لی مان و چین دوسیو ولین بیائو و سایر "همدستان امپریالیسم" بجای خود. شما چه می‌قولید؟ آیا این نیست که از جواب صریح طغره رفته‌اید و خیال کرده‌اید کسی متوجه نشده است؟

بعد از مرگ ماژو

نظر پیکار در مورد ماژو و اندیشه‌اش را دیدیم. اما از آنجا که از "انطباق حلاق" گذشته تا وضع مکتب‌بار کمونی فاضله‌ای بسیار است لاجرم باید این فاصله بصورتی پر میشد

و این تنها بطریق "پیکاروار" شدنی بود. شایسته‌تر جدید. مطلب قبلی ختم میشود. شایسته‌تر جدیدی انتخاب میشود بنسبام "بعد از مرگ ماژو". و در اینجا عمیق‌ترین، عاقلانه‌ترین و کمونیستی‌ترین تحلیل ممکن از وقایع چین ارائه میشود:

"بعد از مرگ رفیق ماژو، رهبر کبیر خلق چین، و بعد از تصفیه حامیین مش. مارکسیستی از حزب، دارو دسته‌ی ضدانقلابی تنگ-هوا بر حزب کمونیست چین حاکم شده و این کشور را براه سرمایه‌داری گشاده است..."

آیا میتوان موهن‌تر از این با خواننده سخن گفت؟ آیا حتی اطفال دستناتی نیز این "توضیح" را قبول میکنند؟ "پیکار" چه کسانی را مخاطب دارد؟ ما نیز میدانیم که سطح جنبش کمونیستی نازل است. اما باین نازلی؟ "پیکار" با کسانی که جنبش "تحلیلهایی" را می‌پذیرند چه کار میخواهند بکنند. سز نوشتن شعار و بازکردن اعلامیه‌ی سازمانهای دیگر؟ بهر حال "بیخار" مدعی است که:

"الموشاوجی و تنگ‌نیشاوشینگ و هواکونگ... باز جمله رهروان مرند سرمایه‌داری بودند که طی انقلاب فر-هنگی مورد تصفیه قرار گرفتند."

و ایسان:

"بناز مرگ رفیق ماژو... قدرت را قبضه کرده و به سرکوب کمونیستها پرداختند."

و بالاخره

"چین سوسیالیستی را به چین سرمایه‌داری تبدیل نموده."

در اینجا از ذکر این نکته می‌گذریم که "پیکار" محبوسیت و خاطر دید خاص خود که بعداً بیان خواهیم برداخت راست و انکار دروغ بگوید و هواکونگ را جز تصفیه شده‌های انقلاب فرهنگی بگذارد. چنین نبود. جناب ایشان گساره ماژو و رئیس سازمان امنیت چین بود. و تصفیه هم شد. و باز از این مقاله نیر بگذریم که از جناب تنگ شیاو پیگ در زمان حیات ماژو اعلامیه‌ی حیثیت شد و نه بعد از مرگ او. لوشاوجی هم که مرحوم شد. معلوم نیست از اینجا کدام یک بعد از مرگ ماژو قدرت رسیدند. اما اینجا مهم نیست. مهم اینست که یک انسان ذینعور میخواهد بداند که بر نوز آنکه مطابق ادعای دروغی "پیکار" اینها بعد از مرگ ماژو بقدرت رسیده‌اند که بتدریب رسیدند؟ چه شد که "زرگترین حزب کمونیست دنیا" را باین سبب و نادگی عوض کردند. و آنرا به "حزب بورژوا-روزیونیست تبدیل نمودند" چه آسان است تغییر ماهیت طبقاتی یک حزب! چه زرنگند "رهروان مرند سرمایه‌داری" و جقدر خنگند "کمونیستها". این مانند مرند:

"حزب کمونیست را به حزب بورژوا و روزیونیست و چین سوسیالیستی را به چین سرمایه‌داری تبدیل نمودند"

بگذار صد گل بشکند

"پیکار" طعیرغم تحریف تاریخ و دروغ‌گویی، علیرغم آنکه

تصور میکنند مردم آنقدر نادان هستند که راست رویهای چنین را در زمان حیات مائو فراموش کرده‌اند، علیرغم آنکه رنسر و باکوبی جدا جدا هزار (میلیونها) چینی را در استقبال از بانو فرج از خاطر میبرد، علیرغم آنکه خیانت‌های بی نظیر لائو زدن با رژیم مارکوس و شاه و سلطان قابوس و نیکسون را در زمان مائو نادیده میگیرد، علیرغم آنکه بهشت‌گردن به جنبشهای کمونیستی و انقلابی جهان را ایضا در زمان قدرت مائو ندیده میگیرد، معهذا میدانند که خواننده لاف‌ها از خود خواهد پرسید این "داروسنه فدائقلابی" - که به روایت بیکار بعد از مرگ مائو چنین جنایاتی کردند... از کجا پیدا شدند؟ این سؤال که بهر حال سؤال واردی است، سئوالی ابتدایی و اساسی است، جواب خود را در هر گزایشی به طریقی می یابد. جواب یک استالینست این است که اینها از کشته شدن دررفته بودند، بطریقی که کسی آنها را نبیند فایم شده بودند ("لانه کرده بودند") و... و راه حل هم این بود - و گاشده بود که بیشتر میکشند. "بیکار" در راستای تمام عبارات سالیبی، چنین می اندیشد و تحجب آور نیست که میبیمیم در تنها موردی که بخود اجازه ایستاد از منی مائو را میدهد در همینجاست. بنظر "بیکار" شعار "بگذار صد گل بشکند، و صد اندیشه بیان گردد" رفیق مائو یک "انحراف لیبرالستی" بود که:

"راه را برای نفوذ و توسعهی رویزیونیستها و ایورتونیستها باز گذاشتنا آنجا که بعد از مرگ رفیق مائو باند تنگ شیا ثویینگ و هوا کوفنگ که در درون حزب لانه کرده بودند قدرت را قبضه کرده و به سرکوب کمونیستها پرداختند."

یک استالینست جز این نمی اندیشد. ولی اگر از همین فرد رسیده بود که چرا "موزکار کسیر پرولتارها" که نه تنها چنین "انحراف لیبرالستی" نداشت بلکه از آنور بام هم اجتناده و نفس کشی باقی نگذاشت نیز پس از مرگ (۱) شاهد همین پدیده در حزب کمونیست شوروی شد، نمیدانیم جواب جز سی جوانی، حر استبدال چه خواهد بود. ما میگذریم از تجربیات و دروغهایی که در همین عبارت هست. میگذریم از آنکه "بگذار صد گل بشکند..." نیز دوران قبل از انقلاب فرهنگی بود و در زمان انقلاب فرهنگی بگفتهی خود شما: "کاردهای سرخ تحت رهبری کمیتهی مرکزی و سخن رفیق مائو به سندهای قدرت بورژواری حمله کرد... و تعداد بهشماری از مسئولین حزبی و دولتی مسورد نمفیه قرار گرفتند."

میبینید که حتی برای این توجیه استالینستی هم محتاج دروغگویی و جعل و تحریف هستید. میبینید که مسائل دوران نگذار صد گل بشکند... را میخواهید با یک حرف راضی "و" به بعد از مرگ مائو بچسانید. مجبورید دروغ بگویند و تحریف کنید، چرا؟ برای اینکه استالینست هستید. برای اینکه گفتن حقیقت بنبفع شما و نزهتسای انحرافی و التقاطشان نیست. آسمان و زمین را بهم میافید چون شما مت سرخورد به حقیقت را ندارید. شما بت هایی برای خود ساخته اید که بدون آنها قادر به حرکت

نیستید. و در همین روال بدنبال کسانی هستید که سطح فکرشان بدرجهای باشد که "بتی" از شما بسازند تا فادرنه حرکت مانشند. اما میدانید - و اگر نمیدانید خواهید فهمید - که با همه عقبماندگی های فرهنگی، بت پرستی آینده ای نخواهد داشت. شما ببوده میکوشید رویسهی استالینستی خود را با لیبرالست خواندن مائو توجیه کنید. هر دشمنوری از شما خواهد پرسید که آیا نتیجهی کار استالین بهتر از مائو بود؟ چنانتان را بسسوی "سوسیال امپریالیسم روس" (که به آن نیز خواهیم پرداخت) باز کنید.

توضیح غیرمنتظره

"بیکار" که در بت استالین و بت مائو آیندهی خود را جستجو میکند، "توضیح" حملات رهبری کنونی شوروی و رهبران کنونی چین به مائو، را در نیز "لانه کردن رویزیونیستها" جستجو میکند که گویا بعد از مرگ استالین و مرگ مائو، "سوسیالیسم را به سرمایه داری تبدیل نمودند" (۱) در یک مورد احسان سنگی نفس نگران کننده ای میکند. و چون این رهبر هنوز نمرده که مسائل را با مرگ او توضیح دهد به نیز حدیدی در عالم تخلیل مارکستی دبت می یابد. و آن نیز "غیر منتظره" است.

توضیح آنکه "رفیق آنور خوجه" در سن ۷۲ سالگی در کمال صحت مزاج است. هیچ نفیرو بعدیلی هم در سالهای اخیر در آلبانی صورت نگرفته است. اوضاع آرام و بیسی دمخده در جامعهی آلبانی - سوسیالیستی آلبانی به پیشرفت است. هیچ باندی پیدا نشده و سالهای سال است که نفس کشی جرات ابراز وجود پیدا نکرده است. با اینحال اگر توضیح حملات شوروی به مائو با بدیدهی خرونچفیم داده می شود و اگر توضیح حملات چین به مائو با پدید آمدهی هواکوفنگیم شبیه میشود، توضیح حملات رفیق آنورخوجه به مائو بجهدهی پدیدهی توظهوری بنام "غیر منتظره ایسم" میافتد. بیکار میپویند:

"اما آنچه غیرمنتظره و تاسف آور است موضوعی است انحرافی حزب کار آلبانی و رفیق آنورخوجه است... رفقای آلبانی که تا دیروز از رفیق مائو بعنوان "مارکسیست لنینیست کبیر" نام میبردند... امروزه ناگهان (تا کبدا راست) کلیهی دستا وردهای حزب کمونیست چین، انقلاب چین و رفیق مائو را بزیر سؤال میکشند:"

"غیر منتظره"، "تاسف آور"، "ناگهان". این "توضیح" بیکار است در مورد حملات "رفیق آنورخوجه" به "رفیق مائو". بدون تردید از این عمیق تر، کمونیستی تر و همه جانبه تر سخن گفتن از جمله معاللات است.

رفقای عزیز! هیچگاه ب فکر شما حطور کرده است که "رفیق آنورخوجه" دیروز نیز که از "مارکسیست - لنینیست کبیر" بودن رفیق مائو سخن میگفت دروغ میگفته است؟ آیا

رژیم جمهوری اسلامی بر سر دوراهی

"فکر میکنم امریکا شرایط امام (برای آزادی گروه‌ها) را بپذیرد."

(که البته این جمله در روزنامه‌های ایرانی درج نشد) و بلافاصله پاسخ شنید که امریکا سه شرط را تقاضا می‌پذیرد. داستان زمانی کاملتر گردید که موضوع قطعات یدکی سلاحها، که ایران بولشان را به امریکا پرداخته ولی بعلت گروه‌گانگبری آنها را دریافت نداشته است، در محاسبه‌های رجایی، هاشمی رفسنجانی و خطبه‌ی نماز جمعه‌ی خامنه‌ای بصورت گلایه مطرح شد. و باز پاسخ امریکا این بود که قطعات یدکی بعد از آزادی گروهگانها تحویل خواهد شد. این پاسخی بود که به گفته‌ی رادبوی صدای (امیرالایم) امریکا ایران از انگلستان و کشورهای دیگر نیز دریافت داشته است. به این ترتیب بنظر می‌رسد که جنگ با عراق، بهانه‌ی زمینه‌ی مناسب‌را برای خلاص شدن از شر گروهگانها، برای رژیم جمهوری اسلامی فراهم کرده است. بزعم رادبوی بی بی سی "برغم امتناع رجایی، وی مایل بوده و البدهایم بعنوان حکم بین او و واشنگتن وارد شود." حتما این مسئله نیز زمانی طرح شده که آقای رجایی خطاب به والدتها گفته است:

"شاید شما ناچار به تغییر اساسی تشکیلات خود باشید!"

طولانی شدن جنگ و نیاز جمهوری اسلامی به قطعات یدکی برای ماشین جنگی خود و بیکه‌تار شدن نسبی حزب‌جمهوری اسلامی در عرصه‌ی فضای سه‌گانه، حزب‌را به عرافت انداخته است که گریبان خود را از چنگ مسالهی گروهگانها خلاص کند و همانطور که قبلا نیز گفته‌ایم نقش این وسیله برای حرب به پایان رسیده است و اکنون وقت آنست که کاشته‌ها را درو کنند. بنا براین بی جهت نیست که آقای رجایی به نماینده‌ی یکی از کشورهای اسلامی در سازمان ملل میگوید گروهگانها در عرض هفته‌ی آینده آزاد خواهند شد (البته با تکذیب مساله از طرف ایران، معنوم نشد کدامیک از دو مسلمان آقای رجایی و یا نماینده‌ی کشور اسلام، دروغ گفته‌اند!) و کیسینجر هم لابد از مساله‌ای مطلع است که پیش‌بینی کرد گروهگانها قبل از انتخابات (۱۳ آبان) امریکا آزاد خواهند شد.

در این میان نظر برخی دیگر از معاضل "نه شرقی، نه غربی" نیز قابل توجه است. کیهان شنبه سوم آبان در

ما در رهائی ۴۲، در مقاله‌ای تحت‌عنوان "جرا شیخ علیخان نمیبخشند؟ در آستانه‌ی آزادی گروهگانها" گفتیم که ابتداء حینی بر بیشتی و بنی صدربیندسی کرده وجوات نامهی مانکی به رجایی را در پیام خود خطاب به زاکران بیب‌الله‌الحرام داده است. در همانجا نیز گفتیم که از چهار شرط تعیین شده توسط وی برای آزادی گروهگانها سه شرط دینوانند سلافاصله مورد پذیرش امریکا و افسر شده و شرط چهارم یعنی بازگرداندن دارایی‌های شاه نیز مشکلی نخواهد بود و منتظا آزادی گروهگانها را بالتسبیه قریب‌الوضع دانستیم.

اکنون بنظر می‌رسد که مساله‌ی آزادی گروهگانهای امریکایی وارد مرحله‌ی جدیدتری نده است. مسافرت رجایی به سیویورگ (که حتی شهریار روحانی سردبیر کیهان و داماد دکتر بوردی نیز از غیر منظره بودن آن ننجت کرد!) بر عمل مباحثات جدیدی درباره‌ی گروهگانها و آزادی آنها را گشوده است. البته روشن است که به یمن مخفی بودن سیاست رژیم جمهوری اسلامی، جوانبی از این قضیه در مورد واقعیت آنچه در نیویورک اتفاق افتاد، در آینده آشکار خواهد شد، ولی با مشاهده‌ی شواهد متعدد میتوان به یقین عظیمی از واقعیت هم اکنون پی برد.

آنچه مسلم است اینست که بعد از بازگشت رجایی، ادوموند ماسکی، وزیر خارجی امریکا طی نطقی در روز دوشنبه‌ی گذشته ضمن ادعای سیطره‌ی در جنگ ایران و عراق سبب نه تجزیه‌ی ایران ابراز نگرانی کرد و گفت:

"تمامیت ارضی ایران با تعاون عراق در خطر قرار گرفته است... دولت امریکا عراق را مستحسن اول آغاز جنگ و مخالفت با ایران قلمداد میکند."

در پی این امر کارتر نیز اظهار داشت:

"ایرانی متحد و نیرومند بنفع منافع ملی امریکا است."

انتحی ندارد! کارتر حتما نمیدانده که رژیم جمهوری اسلامی علیه امیرالایم امریکا مبارزه میکند! این ایسراز نگرانها چندین بار در طول هفته توسط مقامات مختلف سفیر امریکایی و افرادی نظیر برزینسکی و غیره تکرار شد. اگر اینگونه بیانات در ابتدا بنمورد بنظر می‌رسیدند، بماحبه‌ی مطبوعاتی چهارشنبه‌ی آقای رجایی به ایها مات پایان داد. وی گفت:

تفسیری سخن عنوان "مجلس و گروگانها" بعد از ترجیع سند مربوط به "جاسوسها و شیطان بزرگ" و "سوسیال دموکراتها" انتشار میدارد:

"کاربر رئیس جمهور فعلی آمریکا بعضی میرسد برای بیرونی در انتخابات ریاست جمهوری شروط ایران را بپذیرد... مسأله‌ی مهم در اینجاست که مطرح کردن (خواسته) آزاد کردن (مسأله) گروگانها قبل از انتخاب ریاست جمهوری منافع و عوایدی برای ایران در بر خواهد داشت که بعد از انتخابات این افسار دیگر برای ایران نخواهد بود... و بنا بر این به خواست صهیونیست‌ها برای حل نشدن این مسأله در آینده برای مسئولین مشکلاتی در بر خواهد داشت."

مفهوم این کلمات بسیار روشن و آشکار است و در ترجمه به فارسی سلیس عبارت زیر بدست خواهد آمد: گروگانها را باید قبل از انتخابات آزاد کرد تا کاربر پیروز شود، منافع و عواید این مسأله برای ایران قطعاً بدگی، با آن نخریم و غیره خواهد بود. اگر اینکار انجام نشود مواجهه با بیگانگان کار حقیقی است.

اللہ اعلم! حتماً آقای بردی بپتیر میدانند. در هر حال دوستانمان آقای نظرداده نیز در مطایبه با بلویرین زان از امریکانسیا خواسته‌اند که به کاربر رای دهنده و ناعبد عکس العمل منطقی بحاظر "دخالت در امور داخلی" امریکا شده‌اند. آیا لازمست عنوان کنیم آقای دکتر بردی که عدلیل دامن با سیورب امریکایی واجتمند شراحتاً انتخاب کردن در انتخابات امریکا است نه چه کسی رای خواهد داد؟

حزب جمهوری اسلامی هم بر خلاف هیاهویی که به هنگام اشغال مغرب و نلاتهای قطارزاده و بنی صدر برای آزادی گروگانها برآه انداخته بود، اینروزها در اینباره دیگر اظهار نظر نمیکنند و میمردان مورد را به نمایندگانشان مردم" یعنی آقای خودی در مجلس واگذار کرده است.

بپیر عورت در اندامی سناریو "مجلس شورای اسلامی" سر سخن راجع به مسأله گروگانها را روز یکشنبه (۴ آبان) آغاز کرد. بعد از سخنها و مابورهای مختلف، طرح غرض غنی بودن جنبه مطرح شد و مطلق سوری (یکی از هدف عمده حزب جمهوری اسلامی که کمیسیون ویژه گروگانهای مجلس را تشکیل میدهند) در مواضع نا آن گفت: "علت این پیشنهاد اینست که... نکات: هستند که بر تصمیم گیری نمایندگان تاثیر خواهند گذاشت. ولی طرح آنها در جلسه مجلسی... برای خبرگاران و مردم در حال حاضر صحیح نیست... انتقال سیمه دفتی سخن مستقیم مذاکرات مجلس... حال پیش بینی اینکه چه نکاتی را آقایان حزب جمهوری اسلامی تصدیقند از مردم محجب کنند. زیاد مشکل نیست: امکان پیروزی رنگان بر کاربر؟ در ضمن مطامع بدگی؟ خصم نخریم افتما؟ و شاید همی آتیا... سنا نه گزارش خبرگزاری فرانسیسه هنگام خروج نمایندگان از مجلس، یکی از آنها گفته است: شروط امام در گزارش کمیسیون ویژه منظور شده ولی

شروط عذرخواهی هم قرار داده شده است. همچنین پیشنهاد خروج نعام نیروهای امریکا از خلیج فارس بعنوان یک شرط، غیر واقع بینانه توصیف شده و رد شد. یعنی اینکه آقایان صحت شرح شرایطی را دارند که از بذریعه شدتشان مطمئن باشند و بتوانند گروگانها را آزاد کنند. به این وسیله با یک تیر دو نشان خواهند زد. هم امریکا "تسلیم" شده و شرایط جمهوری اسلامی را خواهد پذیرفت و هم آقایان از شر "مراجعت" صد امیربالیستی توده‌ها خلاص خواهند شد.

عبارتین بنظر میرسد که بار هم وحدت کلمه در میان "نعام" افتخار از "لیبرالها"ی نهضت آزادی که از اول هم مخالف گروگانگیری بودند) و "بنی صدر" گرفته تا فالانژها حزب جمهوری اسلامی بوجود آمده است. علیرغم اینکه حزب جمهوری اسلامی این گام را نیز با اداهای "مسئد امیربالیستی" سرانجام برآید.

امبا حضاچپنای محلی حیات خاکعه هنوز برای یک مشکل راه حلی نیافته‌اند و آن احصای فدا امیربالیستی توده‌ها بی است که در بکمال گذشته با مسأله گروگان گیری سرگرم نگه داشته شده‌اند. این امر نباید تنها مانعی باشد که بر سر راه سازش کامل آقایان با شیطان بزرگ قرار گرفته است.

آنچه اکنون مهم است، اینست که ادعاهای رژیم جمهوری اسلامی در سارزه علیه امیربالیسم با استعدادهارواغیسات عملکرد آنان در وسیعترین سطح ممکن اضاء گردد. باید سه توده‌ها نشان داد که هدف از گروگانگیری بیش از اینکه قدم در جهت ضعیف نمود امیربالیسم باشد، اقدام در جهت تصفیه حسابهای گروهی بی حسابهای مختلف حساب خادمه بوده است. باید به توده‌ها نشان داد که فقط و فقط کمونیستها بگیرسیرین دشمنان سرمایه‌داری هستند و سعادت

شریت در گرو پیروزی کمونسم است. **ادامه دارد**

فدای و نظرات... جنس چیزی غیرممکن است؟ اما این محترکومی هانمیوانسته ب. طر "گمگهای فریادتنی" البته برادرانه بوده باشد؟ آیا میوان "کسیر و معیر" بودن میوانسته نه در معاشیستل مارکسیست-لنینیستی بنکه در میوان نقدیهی ارمالی بوده باشد؟ آیا "رفیق انورخوجه" که اکنون نه مسراج رفیقینی مانو هم خرده میگرد (باور ندارد؟) اگر نه، بگویند سنا سنامان بدهم) نمیتواند فرصت ظنی بوده باشد که منافق ملی، خودش را نام مارکسیسم-لنینیسم قالب میکشده میکند؟ آیا هور معتقدید هر کس سنا موافق نیست با امیربالیستهاست؟ "رفیق" انورخوجه را چه میکنند؟ و این همه تناقضات راجه زمانی میخواهید حل کنید؟ ●



خدمت اجباری در سپاه پاسداران

میکنند" اکثر کارهای بسیج توسط سپاه پاسداران انجام میشود، یعنی اینکه چون مردم از سپاه پاسداران دل خوشی ندارند ناچاراً رهبران رژیم بکنک جدیدی متوسل شده‌اند و حالا نیز سعی دارند که کنترل مساله از دست خود آنها خارج نشود.

بهر جهت طی همین بحث در مجلس یکی از باصلاح نمایندگان بنام دکتر روحانی میگوید:

"همانطوریکه ارتش و شهربانی نمیتوانند سربازگیری نمایند و از ژاندارمری تحویل بگیرند، این ماده‌ی واحد به سپاه اجازه میدهد که افراد مورد نیاز خود را طبق ضوابط خودش انتخاب نماید و پس از طی دوره‌ی سربازی به او برگ‌پایان خدمت بدهد."

سپاه پاسداران بخاطر ادامه‌ی حیات خود بآنجا رسیده است که باید برای "دفاع به در صحنه"

می‌بردند: "شما خرابکار هستید"، "شما کمونیست هستید"، "شما با دولت مخالف هستید"، "شما با اسلام مخالف هستید"، "شما تحریک میکنید"، و ... این باعث شد که گروه‌های بزرگی از اینان یا خود سپاه پاسداران را ترک کنند و با بیعت مخالفت و اعتراض بر علیه اعمال فاشیستی تصفیه شوند. استقبال از سپاه پاسداران به درجه‌ای تقلیل یافته که در اوج جنگ با عراق، که رژیم جمهوری اسلامی، احساسات تودگی وسیعی از مردم را تحریک کرده است، سپاه پاسداران قادر به بسیج نیرو نیست و اینبار جریانی بنام بسیج مستضعفان رشد میکند و مثل رقبی در مقابل سپاه قرار میگیرد. این مساله تا آنجا حساسیت سردمداران حکومت را برانگیخته که بلافاصله در مجلس مساله‌ی کنترل بسیج مستضعفان توسط سپاه پاسداران را مطرح میکنند و حتی معادیلخواه یکی از رهبران دست دوم حزب جمهوری اسلامی مطرح

سه‌شنبه ۱۶ مه‌زماه "مجلس شورای اسلامی" طرحی را مورد بحث قرار داد که بر اساس آن خدمت اجباری پرسنل وظیفه در سپاه پاسداران نیز انجام خواهد شد. و سپاه پاسداران میتواند تعداد مورد نیاز خود را از میان مشمولین سربازی استخدام کند.

بیاد نیاوریم بعد از پیروزی قیام را که دسته دسته از جوانان با شور و شوق به سپاه پاسداران روی می‌آوردند باین امید که بقایای ضد انقلابیون و ساواکیها را سرکوب کرده و از انقلاب دفاع کنند. ولی بتدریج با گذشت زمان دولت سرمایه‌داری نیز ماهیت خود را به عیان به نمایش گذاشت و از سپاه پاسداران نیز بعنوان یکی از نهادهای سرکوبگر در خدمت خود بهره گرفت. بدین ترتیب سپاه پاسداران در دفاع از حکومت سرمایه‌داران، سیاست سرکوب و خفقان را در برنامه‌ی کار خود قرار داد. اعتصابات کارگری به گلوله بسته شدند، خلق کرد مورد هجوم مسئول وار قرار گرفت، روزنامه‌های آزاد بسته شدند، دانشجویان انقلابی ترور و دانشگاهها که همواره سنگسار آزادی بشمار میرفتند پانند دوران شاه مورد هجوم و سرکوب قرار گرفتند (شاه کماتندو میفرستاد، رژیم جمهوری اسلامی پاسداران را فرستاد) ... و در تمام این اعمال سپاه پاسداران وظیفه‌ی سرکوب هر گونه اعتراض و مخالفتی را بعهده داشت.

باین ترتیب بود که همان جوانانی که علیه کماندوهای شاه ایستادگی کرده بودند، همانهایی که در مقابل ارتش مقاومت کرده و با کواکتل مولوتف به رگبار بوزی، پاسخ گفته بودند، جوانانی که ضرب و شتم ساواک و شکنجه‌گران ساواک را مشاهده کرده بودند، ناگهان خود را در همان نقش یافتند. همان جوانان، اینستار میباید اعمال کماندوهای شاه و ما مورین ساواک را تکرار میکردند. و باز هم باید همان توجیهات رژیم شاه را یکبار

کمکهای مالی دریافت شده

الف	ر	ص	ه
۱۰۵۲۵	۱۰۱۳۲	۲۰۰۰	۶۰۰
ب	۵۲۲۶	ف	۱۱۱۱
۳۵۰۰	۵۷۱۱	۸۴۱۷	
پ	۱۰۱۳۲	۱۰۰۰	
۴۰۰	۱۱۷۳	گ	
۴۰۰۲	س	۱۰۰۰	
ت	۳۰۷۶۲	م	
۸۷۰	۷۰۱۰۰	۱۱۲۱	
د	۸۰۱۰۰	۲۴۳۳	
۱۰۱۷۹	ش	۱۹۳۴	
۲۵۱۰۱	۳۶۱۱	۱۰۲۰۰	
		۲۰۰۰	

بدون کد : ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰

هواداران سازمان در انگلستان ۲۲۰۰۰۰ ریال

هواداران سازمان در سوئیس ۱۲۷۰۰۰ ریال

هواداران سازمان در آلمان غربی ۱۰۰۰۰۰ ریال

نکاتی پیرامون استراتژی نوین امپریالیسم در منطقه

دهه ۱۹۷۰ دوران دکترین نیکسون و نخستین تجربه از سیاستهای منطقه‌ای امپریالیسم است که در چهارچوب آن حضور نامرئی و منافع دراز مدت امپریالیسم آمریکا توأم با تضمین و تأمین می‌شود. در این سالها یک جایگزینی آرام صورت گرفت. بدین ترتیب که در کلیه نقاط جهان و از جمله در منطقه حساس خلیج فارس غلبه ناشی از خروج نیروهای انگلیسی توسط نیروهای تازه نفس و پر قدرت امریکایی بر می‌شود. لیکن این جایگزینی بر خلاف گذشته در پرتوی سیاست تازه و در شکل جدیدی صورت تحقق بخود میگرفت. امپریالیسم آمریکا اینبار حضور مستقیم انگلستان را از طریق تقویت همه جانبه دست نشانندگان منطقه‌ای خود و زیر لوای دکترین نیکسون جایگزین میکرد. درست بر اساس همین طرح بود که برنامه "ویتنام میزه کردن" جنگ در ویتنام به مرحله اجرا درآمد و شاه ایران به ژاندارمی و سک پاسیان منافع امپریالیسم در منطقه خلیج فارس منصوب شده و "ارتقاء" مقام یافت. در این ارتباط برنامه های میلیتاریستی شاه و افزایش صادرات نفتی ایران، کمپانیها و انحصارات صنعتی - نظامی و نیز کارتهاسل بین الملل نفت را بسیار زیاد متمتع ساخت و در عین حال وابستگی سیاسی رژیم شاه با این دو جناح پیش از پیش افزایش یافت. جنگ تجاوزکارانه رژیم شاه در عمان، تصرف جزیره مشرف در دهانه خلیج و... همگی جنبه‌هایی از نقش‌نویسی رژیم سرنگون شده شاه را در ارتباط با دکترین نیکسون نشان میدهند. در عین حال آمریکا، از تقویت نیروهای خود در آبهای اقیانوس هند غافل نبود و خروج تدریجی

انگلستان از این منطقه را با اجازه کردن جزیره - دریایی دیکوگارسیا از انگلستان، اجازه‌ی استفاده از بندرگناه در بحرین و در اختیار گرفتن جزیره‌ی مسیره از عمان، تا حدودی جبران کرد.

چرا رژیم شاه و نه عراق ژاندارم منطقه شد. دلایل متعددی از جمله وابستگی و سرسپردگی شدید رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا، امکانات و پتانسیل‌های بیشتر اقتصادی - صنعتی ایران در مقایسه با عراق، کثرت جمعیت و توانایی‌های گسترده‌ی نظامی ایران، نقش ژاندارم‌گری را نصب‌شاه بحای رژیم بعثی عراق کرد. علاوه عوامل مهم دیگری چون مناسبات خاص عراق با شوروی و تمایل این کشور به "بلوک شرق"، آمریکا را از هرگونه محاسبات خوشبینانه در ارتباط با عراق برحذر میداشت. کشورهای مجاور خلیج از جمله عربستان سعودی نیز ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند امکانات خود را جهت اجرای نقش جدید منطقه‌ای بکار گیرند و در ضمن عربی بودن هم‌این کشورها، با توجه به تضادهای شدید موجود بین اعراب و اسرائیل، آمریکا را از تقویت‌زیاده از حد این کشورها که برای ایفای رل منطقه‌ای لازم بود، منع میکرد. البته عراق به هیچ روی از این وضع راضی نبود. عراق و "رادیکالیسم" کاذب آن که از سالها پیش رویای کسب هژمونی در جهان غرب و سیادت در خلیج را در سر داشت، با واقعیت‌یافتن نقش ژاندارمی منطقه از جانب ایران روبرو شد و ایمن ساله خود این رژیم را در تضاد بیشتری با رژیم شاه برار میداد. تصرف جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی در دوران ژاندارمی شاه و انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ با عراق چیزی جز بیان بلامنازع شدن نقش سرکردگی رژیم ایران در منطقه، علیرغم تمایل عراق نبود. لیکن شکستهای دکترین نیکسون در سایر نقاط جهان، امپریالیسم آمریکا را سه ارزیابی‌های مجددی از موقعیت جهانی خود و سیاستهای تازه‌ای که میبایست با شرایط تازه منطبق باشد کشاند. در واقع میتوان گفت که پیروزی انقلاب ویتنام در سال ۱۹۷۵ نقطه‌ی آغاز شکست دکترین نیکسون، و سرنگونی رژیم سلطنتی در ایران در سال ۱۹۷۸ نقطه‌ی پایان آن استراتژی امپریالیستی است که برای حفظ منافع دراز مدت خود و بمنظور اجتناب از مواجهه مستقیم با نیروهای انقلابی و مرفقی کشورهای جهان، سیاست حضور غیرمستقیم و تقویت رژیمهای ارتجاعی دنیا را اتخاذ نموده بود. دکترین کارتر در واقع پاسخی به نیازهای سرمایه‌داری جهانی در دهه ۱۹۸۰ و حاصل جمع‌بندی از تجربیات تلخ گذشته سیاستهای گذشته‌ی امپریالیسم در سراسر جهان است. این سیاست به اشکال مختلف در نقاط استراتژیک و حساس جهان به مرحله اجرا گذارده میشود، لیکن اصلی‌ترین مشخصه‌ی آن در همه جا حضور مستقیم نیروهای نظامی امپریالیسم جهت :

- ۱- حفاظت از منافع و مصالح استراتژیک و حیاتی امپریالیسم
- ۲- پشتیبانی همه جانبه از متحدین و دستیاران منطقه‌ای
- ۳- سرکوب انقلاب و نیروهای مرفقی و آزادیبخش در نقاط مختلف جهان میباشد.

آسکارسین و ناردرین نیلور عملی استراتژی جدید
 امیرالایسم: در منطقه خاورمیانه و بخصوص از خلال جنگ
 ایران و عراق متبوع میگردد. جنگ اخیر ایران و عراق
 بحوبی نشان داد که امیرالایسم و بویژه امیرالایسم
 آمریکا دیگر خطر و فایده "تاکووار" گذشته در خاورمیانه و از
 جمله بیامدهای مربوط به انقلاب سیاسی ایران و بی شائبه
 ناشی از آن در خاورمیانه را تحمل نخواهد کرد. امیرالایسم
 جهانی و در رأس آن آمریکا امروز بیش از هر زمان دیگر
 مصمم به حفاظت از منافع استراتژیک خود در همه جای دنیا
 توسط نیروهای مطمئن خود میباشد. تجهیز نیلور
 "بازمانده" ۲۰۰۰۰ نفری با تحرک فوق العاده برای
 یورش به منطقه جهان که لازم است، ایجاد پایگاههای
 نظامی جدید در بسیاری از نقاط جهان و بویژه در مصر،
 سومالی، کنیا و عمان و بسیج نیروی دریایی عظیم خود در
 نزدیکی دریای عمان و خلیج فارس برای اقامت دائم در این
 منطقه همگی بخشهایی از این استراتژی جدید میباشد.
 با گسترش جنگ ایران و عراق، آمریکا زیر پوشش حفظ منافع
 حیاتی خود با کمک متحدینش مداخلای مستقیم در منطقه را
 به ابعاد تازه ای گسترش داد. در آستانه تدریس جنگ،
 آمریکا در ابتدا به پنج کشور انگلستان، فرانسه، آلمان،
 ایتالیا و ژاپن پیشنهاد کرد که نیروی دریایی مشترکی
 را برای تضمین حفاظت عبور کشتیها در تنگه هرمز ایجاد
 کنند. گر چه نمیتوان به تحقیق گفت که این امر با توافق
 صحنی شوروی صورت گرفته است اما بهر حال با عکس العمل
 شدیدی از جانب شوروی نیز مواجه شد. از آن پس آمریکا
 موفق شد که برنامه های دیرینه و از قبل مدارک دیده شده
 خود را مرحله ای اجرا در آورد و بدین ترتیب مانورهای
 وسیعی از جانب آمریکا، انگلستان، فرانسه و استرالیا در
 آبهای اقیانوس هند آغاز شد و بتدریج عظیم ترین ناوگانهای
 جنگی امیرالایسم در منطقه خلیج فارس موضع گرفتند.
 آخرین اخبار از محافل خبری امیرالایسم نشان میدهند که
 در حال حاضر بالغ بر ۶۳ کشتی جنگی که شامل ناوهای
 هواپیمابر و زیردریایی های اتمی و مخیز نه مدرن ترین
 سلاحهای زرادخانه های جنگی آمریکا و اروپا میباشد، آماده اند
 که هر زمان که لازم آید به منطقه مورد نظر بفرستند.
 در عین حال شوروی هم متقابلا به تقویت نیروهای
 خود در منطقه دست زده و ناوگانهای جنگی جدیدی را در نزدیکی
 دریای عمان مستقر ساخته است. بطور خلاصه بصراحت میتوان
 گفت که جنگ ایران و عراق فقط فرصت مناسبی بود که به
 بهانه های جلوگیری از گسترش جنگ و آزادی عبور کشتیها از
 تنگه هرمز و تحت پوشش حفظ "منافع حیاتی" سرمایه داری
 امیرالایسم آمریکا و متحدان اروپایی اش صورت مستقیم و
 گسترده ای خود را در منطقه دائمی و تثبیت نماید. در
 واقع آمریکا آمده است تا در منطقه حضور مستقیم و فعال
 داشته باشد و این درسی است که گذشته های نه چندان دور
 از جمله سرنگونی شاه، زاندارم قدیمی خلیج فارس، عدم
 کفایت سایر نیروهای منطقه از جمله عربستان، عراق و
 حتی مصر و بی شائبه ای جدید به آنها داده است. اینکه

آمریکا و بویژه کارتل جهانی نفت، مساله ای کم نبود مواد
 سوختی ناشی از کاهش صادرات نفت ایران و عراق را محور
 تبلیغات خود قرار داده و حضور نیروهای دریایی خود در
 خلیج را ظاهراً منور کشتیها از تنگه هرمز تلقی می کند
 در واقع بهانه ای بیش نیست. اولاً کشورهای سرمایه داری
 غرب بویژه ای ماهها مقادیر معنایی ذخیره ای نفتی دارند و در
 صورت بسته شدن احتمالی تنگه هرمز مشکلی برای آنها ایجاد
 نخواهد شد. مثلاً فقط در ماه سپتامبر ذخایر نفتی آمریکا
 ۱۲/۲ درصد بیشتر از مقدار آن در سال گذشته بوده و
 واردات نفت خام این کشور ۲۲/۸ درصد کاهش یافته است.
 ثانیاً افزایش صادرات نفتی چهار کشور عربستان سعودی،
 کویت، قطر و امارات متحده ای عربی بهر حال کاهش فعلی
 صادرات نفت ایران و عراق را تا حدود زیادی جبران
 خواهد کرد. و در ضمن ایران نیز بتدلیل محدودیت های
 تکنیکی نه میخواهد و نه میتواند که از طرق دیگر اقدام
 کرده و مثلاً تنگه را من گذاری و یا معاصره ای دریایی
 کند. پس میتوانیم که نکات فوق نمیتواند دلایل واقعی
 گسترده شدن حضور مستقیم نیروهای امیرالایسم در منطقه
 خلیج باشد. جنگ ایران و عراق یک مسئله ای دیگر را نیز
 ثابت کرد و آن بیهوده بودن کوششهای عراق برای کسب
 هژمونی در خلیج فارس و اجازت نقش گذشته ای رژیم شاه در
 منطقه بود. جنگ بروسی رویاهای دیرینه رژیم صدام حسین
 را در کسب وجهه و اعتبار برباد داد و ثابت کرد که هیچیک از نیروها
 منطقه توانایی و قابلیت های لازم را برای کنترل خلیج
 فارس و تضمین منافع دراز مدت امیرالایسم ندارند و اساساً
 نمیتوانند هم چون گذشته تکیه گاه و عامل مطمئن جهت
 اجرای سیاستهای امیرالایستی در این نقطه حساس و
 پر اهمیت جهان باشند.

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های
 مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی
 شما دارد.
 کمکهای مالی خود را از هر طریق که
 میتوانید به ما برسانید.

بدلیل تصمیم چاپ بربر کمکهای مالی در نشریه،
 رهائی، ارتشام هواداران سازمان میخواهیم که
 به همراه کمک مالی، یک عدد و حرف اول اسم کمک
 کننده را نیز دریافت کرده و به مسئولین سازمان
 برسانند. مجموع رقم کمک شده به ریال و عدد کند
 به ترتیب حروف الفبا در شماره های آینده رهائی
 بچاپ خواهد رسید.

فرساده شده اند و اکنون بیش از پیش به ماهیت جنگ کثیف کمونی بی برده اند، از ایرو از هواداران سازمان منوآسم که ضمن شرکت فعال در امور درمانی بیمارستانها بر لزوم تشکیل شوراهای سربازی (بعنوان یکانه وسیله جلو گیری از سیاستهای جنگ افروزانهای هیات حاکمه) تاکید کنند. بسیاری از مردم زحمتکش و جنگ زده های ما، درانتقال به شهرهای محاور دچار مشکلات جدی میشوند، تمام سعی امکانات خود را برای کمک به آنان بکار اندازید.

سازمان در طول یکماهه که از جنگ میگذرد از طریق نشریه های هفتگی خود کوشیده است تا سر حد امکان ماهیت جنگ کمونی را بر ملا کند، لیکن روشن است که تنها با نشر و بحث موثر نقطه نظرهای سازمان در میان توده های زحمتکش میتوان به هدف آگاه گرانه و سازمان دهنده ی یاد شده دست یافت. به همین سبب، در توضیح، تبلیغ، تکثیر بخشهای مهم محتویات نشریه در بخشهای خیابانی و اماکن عمومی لحظه ای دریغ نکنید. در ایام حساس کمونی، یکسری از پیش شرطهای اساسی توفیق نیروهای چپ و انقلابی در منزوی کردن عوامل هیات حاکمه، محافل مرتجع و ضدانقلابی و جنابینکاری چون بختیار و اویسی و سلطنت طلبان خائن، در اتحاد عمل نیروهای انقلابی است، به همین دلیل سعی کنید تا حد امکان با نیروهایی که در برابر حاکمیت کمونی از مواضع قاطع برخوردارند همکاری کنید. و نیز از یاد نزنیم که یکی از شرایط اصلی پیروزی طبقه ی کارگر حضور فعال نیروهای چپ در مبارزات پرولسا - ربا ی ایران است. شک نیست که چشم انداز آتی مبارزات کمونی، میزان فعالیت نیروهای چپ انقلابی، بحران سیاسی و اقتصادی (که از هم اکنون به روشنی خودنمایی میکند) سرنوشت جنگ حاضر و پیمادهای آنرا رقم خواهد زد. در آینده ی نزدیک باز هم با هم سخن خواهیم داشت.

- * بیش بسوی تدارک همه جانبه ی انقلاب سوسیالیستی!*
- * نایوباد حاکمیت سرمایه در ایران و عراق!*
- * بر توان باد پیوند زحمتکشان ایران و عراق!*

حک منظم و با هر دو را انتخاب کرده است، نه اینها هیچکدام دلایل کافی برای توضیح عقب نشینی نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی نیست، حتی توضیح قدرت ارتش عراق و کمکهای اردن و عربستان سعودی و وجود "آشغال ۵۰۰ میلیون دلاری" بنام آواکس نیز نمیتواند توجیه گریز نشینیهای ارتش و دیگر نیروهای انتظامی باشد. این دلایل میتواند هر یک جنبه ای از این عقب نشینیها را توضیح دهد. میتوان با آن بعضی از نارسایی ها را توجیه و تفسیر نمود، اما دلایل اساسی را باید در جایی دیگر و در نقطه ای دیگر جستجو نمود، این دلیل اصلی در واقعیت بوروکراسی فاسد دولتی و رهبری عهد عتیق آن است.

نظام بوروکراتیک دولتی، که به "انقلابات" رنکارنگ شاهانه توانست بدان پایه ای بخشد و رنگ دود آسیای را از آن بزدايد و نه انقلاب سیاسی بهمن ماه قادر به درهم شکستن آن و ایجاد نظام نوینی بر پایه ی حکومت واقعی زحمتکشان کرده، توان مقاومت در برابر نظام بوروکراتیک و فاسدی دیگر که بدلائیل دیگر هنوز متحمل ضربات شدیدی از درون نگردیده است، را دارد. در جنگ بین دو نظام که هر دو از نظر تاریخی متعفن و پوسیده اند آن نظامی میتواند از خود "مقاومت" بیشتری نشان دهد که از آنسجام درونی بیشتری برخوردار باشد. نتایج فعلی جنگ نشان دهنده آن است که نظام فاشیستی عراق تاب و توانش بیشتر از نظام فاسد و بوروکراتیک ایران را فسیلهایی بعهده دارند که حتی عرضی رتق و فتق امور یک مسجد را ندارند چه برسد که بخواهند در یک جنگ رسمی با دولتی دیگر وارد شوند.

سخن کوتاه، ادامه ی جنگ و نتایج حاصله از آن نشان داد که بورژوازی و خرده بورژوازی ایران نه تنها در اثر مصافه های گذشته ی داخلی بلکه در مصاف خارجی فعلی فرسوده تر از هر زمان دیگر در این ۲۰ ماه گذشته است. این فرسودگی چشم اندازهای نوینی را در مقابل طمع ورزیهای امپریالیستها و همچنین جنبش انقلابی ایران بساز نموده است. امپریالیسم میدانند که نتایج حاصله از جنگ فعلی چه در ایران و چه در عراق میتواند، پیامدهای بسیار ناگواری را برای آنان به همراه داشته باشد. امپریالیسم به تجربه دریافته است که منطقه ی خاورمیانه همچون بشکه ی باروتی در انتظار جرقه های است که منفجر کرده. از اینرو با تمام قوا خود را برای پیامدهای احتمالی بعد از جنگ آماده مینماید. چپ ایران نیز باید بکوشد که فرصتهای بدست آمده ی تاریخی را مغتنم شمرد و هر چه بیشتر خود را برای حوادث و فعل انفعالات بعدی آماده نماید. نه تنها باید ب مردم نشان داد که این جنگ، جنگی است ارتجاعی، نه تنها باید رژیمهای ایران و عراق را افشاء نمود، نه تنها باید بی لیاقتی و عدم کفایت رهبران امروزی ایران که با سوء استفاده از اعتماد مردم آنها را به مسلخ میفرستند را افشاء نمود، بلکه از هر جهت خود را برای آینده و نبردهای آتی که در پیش است آماده نمود.

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

جنگ ایران و عراق...

مدت را ندارند و نه از آنروست که تاکتیک پارتیزانی و...

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

سخنی با هواداران و چند رهنمود

رفقای هوادار:

چنان که انتظار میرفت، هر قدر بر دامنه‌ی جنگ ایران و عراق افزوده میشود، مردم زحمتکش دو کشور بیش از پیش سنگینی عواقب و آثار این جنگ ارتجاعی را بردوشهای خود احساس میکنند. از سوی دیگر در اثر بمباران های بیپایی مراکز صنعتی و نظامی و مناطق غیر نظامی، هر دو دولت در معرض بحران های سیاسی - اقتصادی جدی فسرار گرفته‌اند. کمبود ارزاق عمومی، گرانی سرسام آور باجناح روزمره‌ی مردم سیل آوارگان جنگ زده که به شهرهای دور و نزدیک کوچ کرده‌اند و سیاستهای جنگ طلبانه‌ی ارتجاع حاکم بر دو کشور ایران و عراق، سبب شده است که روحیه‌ی شوونیستی بخشهایی از مردم ناآگاه جامعه کاهش یابد و از اینرو دور نیست روزیکه مردم زحمتکش ما به ماهیت سنگین جنگ کنونی آگاهی یافته، در صدد برآیند که بکار برای همیشه به حاکمیت سردمداران جنگ افروز کنونی خاتمه دهند. ولی بخوبی پیداست که تنها در سایه‌ی درک روشن از رویدادهای اخیر و نیز سازماندهی حرکت‌های اعتراضی مردم زحمتکش میتوان باسن هدف دست یافت. از همین رو، شرایط کنونی از هر مارکسیست - لنینیست واقعی و ظابطی را طلب میکند که غفلت از هر یک از آنان، بمعنای سیر افکنیدن در برابر بورژوازی و حیانت به آرمان های والای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان است.

چنانکه گفته شد از همان آغاز، این زحمتکشان دو کشور عراق و ایران بودند که در معرض سختترین حملات قرار گرفتند. اکنون با گسترش دامنه‌ی جنگ، هر دو کشور مناطق مسکونی و غیر نظامی (و عمدتاً محلات زحمتکش نشین) را آماج بمبارانهای وحشیانه‌ی خود قرار داده‌اند. در حال حاضر سیل آوارگان جنگ به شهرهای شیراز، اصفهان، بروجرد، پل دختر، خرم آباد، مسجد سلیمان و... سرازیر شده است. در عین حال رژیم جمهوری اسلامی برای تقویت ماشین جنگی خود شمار بیشتری از مردم زحمتکش ما را به قربانگاه سرمایه‌داری و ارتجاع میکشاند. ارتجاع حاکم که در مردم به چشم گوشت دم نوب مینگرد، از آوارگان میخواهد که به شهرهای خود بازگردند و خانه‌های خود را به دشمن تسلیم نکنند. در بسیاری از این شهرها نه تنها سر پناهی در اختیار آوارگان گذاشته نمیشود، بلکه در بسیاری موارد از نامنویسی فررتندان آنان در مدارس و مراکز درمانی -

اشران جلوگیری بعمل می‌آید. در این احوال، هواداران سازمان موظفند تا حدود امکان در سازماندهی مردم برای اشغال خانه‌های خالی بنیادهای مختلف رژیم، ادارات دولتی که در حال حاضر هیچگونه استفاده‌ای از آنها نمیشود، تهیه و نادرک تسهیلات پزشکی و درمانی (از طریق برپایی جادهای سباز، بکار گرفتن رفقای بزشک و غیر آن) فعالانه شرکت هوبند. دانش آموزان هوادار باید در اتحاد با سایر نیروهای انقلابی در نامنویسی دانش آموزانی که از شهر و دیار خود آواره شده‌اند، بافشاری کنند.

در شیراز امام جمعه‌ی شهر، آیت‌الله دستغیب از مردم بومی درخواست کرد که مردم آبادان، خرمشهر و اهواز را به شهرهایشان بازگردانند و در نتیجه پاره‌ای از مردم ناآگاه بومی را بجان آوارگان انداخت. در چنین شرایطی هواداران سازمان باید در افشای سیاستهای ارتجاعی سردمداران کنونی رژیم و نشان دادن همسوئی منافع زحمتکشان بومی و غیر بومی حتی یک دم ارباب‌نشینند.

محتکران بزرگ مواد غذایی و سوختی و سرمایه‌دارانی که موقع را برای چپاول مردم مساعد یافته‌اند، نه کمیته‌های امام (که خود شریک این غارتگریان هستند)، که به سوخته‌ها معرفی کنید و از این راه عملاً در افشای سیاستهای سرمایه‌داری حاکم گامهای مؤثری بردارید. در شوراها محلی فعالانه شرکت کنید و از این طریق از سویی ابتکار عمل را از دست عمده و اگره‌ی ارتجاع خارج کنید و از سوی دیگر زمینه‌ی قدرت‌یابی مستقیم توده‌ها را در شوراها مردمی فراهم آورید. بهمین سبب، و از آنجا که بسیاری از ارگانهای شکل‌تسوده‌ای (از قبیل "بسیج مستضعفین" و...) در اختیار عوامل هیات حاکمه است... با شرکت در این ارگانها میتوان از درون به بسیج مردم در مجاری انقلابی پرداخت. روشن است که در شرایط اختناق آمیز فعلی، رعایت ضوابط امنیتی را هرگز نباید از نظر دور داشت. با ادامه‌ی جنگ غیرعادلانه‌ی کنونی هر دم بر تعداد سربازان زخمی در بیمارستان های کشور (و از جمله تهران) افزوده میشود؛ بسیاری از این سربازان که از میان طبقات زحمتکش جامعه برخاسته‌اند و سرغم تعابیل خود به جبهه